

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

استدلال به آیه شریفه بر اساس «حصر» در آیه

عرض کردیم که در استدلال به این آیه شریفه بر لزوم معاطات، افرادی مثل شیخ اعظم انصاری (قده) و غالب محشین مکاسب، یا بر اساس «مستثنی منه» و یا «مستثنی» استدلال کرده‌اند. اما امام (رض) علاوه بر این دو، فرموده‌اند ممکن است کسی به «حصر» و «ادات حصر» که در این آیه آمده استدلال کند. ایشان می‌فرمایند اگر کسی از مجموع این دو جمله استفاده کند که استثناء، «استثناء متصل» است، آنگاه می‌توانیم مدعا را اینطور بیان کنیم - قبلاً این بیان را ذکر کردیم که - اگر استثناء متصل باشد باید یکی از این دو مطلب را ملتزم شویم؛ که یا بگوییم این کلمه «باطل»، قید توضیحی است نه احترازی. قید توضیحی یعنی خود «باطل» دیگر داخل «مستثنی منه» نیست، نتیجه این می‌شود «لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً»، مرحوم سید (ره) بجای «کم» در «اموالکم» □ «اموال الناس» نوشته است برای اینکه مطلب روشنتر شود؛ «لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالِ النَّاسِ»، اکل اموال مردم باطل و حرام است، إلا اینکه از راه تجارت باشد.

آنگاه وقتی می‌گوییم «باطل» قید توضیحی است، یعنی داخل در مستثنی منه نیست، در نتیجه می‌شود بعنوان تعلیل بگوییم وجود دارد، به این بیان که بگوییم «لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالِ النَّاسِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً»، یعنی «لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالِ النَّاسِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً فان كل اكل مال الغير باطل»؛ هر چیزی که عنوان اكل مال غیر را دارد باطل است. این يك بیان که این استثناء، استثناء متصل باشد. بیان دوم اینکه بگوییم اصلاً در آیه، «مستثنی منه» محذوف است.

آیه این است «لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بِسَبَبٍ مِنَ الْأَسْبَابِ أَوْ بِوَجْهِ الْوَجْهِ إِلَّا بِوَجْهِ التَّجَارَةِ»، که این «بِوَجْهِ الْوَجْهِ» را در تقدیر بگیریم یا بجای «بِوَجْهِ الْوَجْهِ» بگوییم «بِسَبَبٍ مِنَ الْأَسْبَابِ إِلَّا بِسَبَبِ التَّجَارَةِ». آنگاه در این بیان هم بگوییم مراد از «باطل»، همان «ان اكل مال الغير بغير وجه التجارة باطل» می‌باشد. اگر استثناء را استثناء متصل قرار دادیم، آنگاه می‌گوییم از آیه، «حصر» استفاده می‌شود. اگر از آیه، «حصر» استفاده شد، می‌گوییم آیه می‌گوید تنها سبب برای استفاده از مال غیر، «تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ» است و «فسخ» نه عنوان تجارت را دارد و نه عنوان تراضی را دارد. این بیان استدلال در «حصر» است.

خلاصه استدلال به آیه شریفه

بیان استدلال به «مستثنی منه» این شد که باطل را قید توضیحی می‌گیریم. در استدلال به «مستثنی» می‌گوییم اگر چیزی تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ باشد حلال است. اما در استدلال به حصر می‌گوییم فقط باید تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ باشد. آنگاه می‌گوییم «فسخ»؛ نه عنوان «تجارت» را دارد و نه عنوان «عن تراض» را دارد، لذا فسخ اثر ندارد و چیزی که معامله شده و الان مال دیگری شده،

اگر بخواهیم با فسخ، در آن تصرف کنیم، این عنوان «تِجَارَةٌ عَنْ تَرَاضٍ» را ندارد.

تذکر امام(قده) نسبت به چند مطلب

امام(رض) در اینجا چند مطلب را فرموده‌اند. مطلب اول: فرموده‌اند ما در این آیه شریفه اصلاً نباید بحث کنیم که آیا امکان دارد که این استثناء، متصل باشد یا نه؟ بحث در امکان اتصال استثناء نیست، بلکه بحث در این است که ظهور عرفی آیه در چیست؟ می‌فرمایند این دو بیانی که ذکر کردیم، در کلمات مرحوم سید یزدی(قده) در حاشیه مکاسب وجود دارد.

می‌فرمایند در هر دو بیان اگر بخواهیم باطل را «قید توضیحی» بگیریم یا بخواهیم يك «مستثنی‌منه» محذوفی را در تقدیر بگیریم، هر دو بر خلاف ظاهر است. متصل بودن استثناء، خلاف ظاهر است، «الاصل فی القيود ان يكون احترازياً»، ظاهر این است که «مستثنی‌منه» باید در کلام مذکور باشد. اگر در جایی ملتزم شدیم که «مستثنی‌منه» محذوف است این خلاف ظاهر است. پس متصل بودن استثناء، خلاف ظاهر است و نیز مخالف فهم عرفی است، چرا که عرف، اینجا استثناء را متصل نمی‌داند، و نیز مخالف کلمات مفسرین است، و مخالف روایاتی است که در ذیل این آیه شریفه وارد شده است.

یعنی در اینجا چهار مخالفت وجود دارد؛ (1) با ظاهر مخالف است. (2) با فهم عرفی مخالف است. (3) با کلمات مفسرین مخالف است. (4) با روایاتی که در ذیل این آیه شریفه وارد شده است مخالف است. ممکن است بعضی از این چهار مورد را به بعض دیگر برگردانیم، اما می‌فرمایند این همه مخالف دارد. مخالفت با ظاهرش را روشن کردیم، مخالفت با فهم عرفی این است که؛ عقلاً در این آیه هرگز نمی‌گویند این استثناء، متصل است. عقلاً می‌گویند این دو جمله، دو جمله مستقل است.

ما چون قبلاً این نظریه را انتخاب کردیم که استثناء، منقطع باشد، گفتیم شاهدش این است که اگر بگوییم اینها دو جمله جدا از هم است، معنای هر دوی آنها تکمیل است و نیازی به استثناء ندارد. بگوییم آیه «لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمُ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً» در مواردی در شرع تخصیص خورده است. می‌گوییم هرگز چنین نیست، بلکه باطل در هر جا باطل است تخصیص نخورده است، اگر هم در شرع، مواردی مثل اکل مارّه وجود دارد، آن موارد واقعاً باطل نیست، یا اگر شارع در سال قحطی اجازه داد کسی از گرسنگی، مال دیگری را بخورد، باطل نیست.

جمله دوم هم همینطور؛ «ان تكون تِجَارَةٌ عَنْ تَرَاضٍ» ، جمله مستقلی است، پس این که استثناء را در اینجا متصل بگیریم، این با فهم عقلاً هم سازگاری ندارد. عرض کردیم اکثر مفسرین عامه (اکثر، یعنی نود و پنج درصد آنها) «إلا» را منقطع گرفته‌اند. يك درصد ضعیفشان «الا» را متصل گرفته‌اند. مفسرین امامیه هم همینطور. پس مخالف با کلمات مفسرین هم هست.

همچنین مخالف با روایاتی که در ذیل این آیه وارد شده است نیز می‌باشد و دو روایت ذکر کرده‌اند که قبلاً هر دوی آنها را اشاره کردیم؛ یکی صحیحہ زیاد بن عیسی است که «قال سألت ابا عبد الله(ع) قوله عزوجلّ و لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمُ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ فقال كانت قریش تقامر الرجل باهله و ماله فنهاهم الله عز و جل عن ذلك» ؛ قریش قمار می‌کرد، خدا با این آیه آنها را نهی کرد، یعنی این آیه گفته است که قمار نکنید. پس «لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمُ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ» درباره قمار بوده، «الا ان تكون تِجَارَةٌ عَنْ تَرَاضٍ» که نمی‌تواند از قمار استثناء شود. روایت دیگر هم در نوادر احمد بن محمد بن عیسی است «عن أبيه قال قال ابي عبد الله(ع) فی قول الله عزوجلّ لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمُ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ قال ذلك القمار» ، فرموده مراد از این آیه، قمار است.

نکته‌ای که در اینجا وجود دارد این است که این «ذلك القمار» در مقام تفسیر این «باطل» است؛ می‌گوید «باطل» یعنی «قمار». بگوییم آیه قبل از استثناء، فقط «قمار» را نهی می‌کند، یا اینکه «قمار» بعنوان یکی از مصادیق باطل است؛ هر کدام را

بگویم باز استثناء نمی‌تواند استثناء متصل باشد. اگر «باطل» يك عنوان و يك معنایی دارد که شامل قمار هم می‌شود، باز «تِجَارَةٌ عَنْ تَرَاضٍ» خارج است. اگر «باطل» فقط بمعنای قمار باشد، روشن است که «تِجَارَةٌ عَنْ تَرَاضٍ» شامل او نمی‌شود، دو چیز مغایر با یکدیگر است.

نکته‌ای لازم به ذکر است؛ در این سی‌چهار سال اخیر، مطلبی در تفاسیر راه پیدا کرده، که برخی از روایاتی که در ذیل آیات واقع شده است می‌گویند «این يك بیان برای مصداق است». البته واقعاً بعضی از آنها همینطور است، اما نمی‌توان این را بصورت کلی همه جا گفت. اگر در این روایت، امام صادق (ع) می‌فرماید «و ذلك هو القمار»، یا بصورت تفصیلی می‌گوید «أى القمار»، این را هم بگویم بعنوان مصداق است، این مشکل است و نیاز به تأمل دارد. با دقت این مطلب را دنبال کنید که این مواردی را که می‌گویند «این مصداق است»، اینطور نیست که همه آنها «مصدق» باشد، بلکه بعضی از آنها هم عنوان «تفسیر» را دارد.

پس اولین مطلب این شد که این حصر مبتنی بر این است که این استثناء، متصل باشد، و حال آنکه ما اصلاً قبول نداریم که این استثناء متصل باشد، و اگر کسی قبول نکرد که استثناء متصل است، دیگر استدلال به حصر بطور کلی کنار می‌رود. ما هم در این مطلب با امام (ره) موافق هستیم، و قبلاً هم اثبات کردیم که «استثناء، منقطع است». مطلب دوم: فرموده‌اند اگر استثناء، متصل هم باشد، ما می‌گوییم آیه دلالت بر حصر ندارد. نوع فقهاء گفته‌اند اگر استثناء متصل باشد، آیه دلالت بر حصر دارد، اما ایشان منکر این مطلب است.

بیان ایشان این است که؛ اگر استثناء را متصل بگیریم، باطل، عنوان تعلیل را دارد. یعنی شارع می‌خواهد بگوید اگر اکل مال، «بعله الباطل» است، این حرام است. قرینه مقابله‌اش این است «تِجَارَةٌ عَنْ تَرَاضٍ» □ از جهت اینکه حق است، درست است، «و العلة تعمم و تخصص»؛ علت عمومیت دارد، پس می‌گوییم «تجارت» خصوصیت ندارد، هرچه که حق است. مستدل می‌گفت استثناء متصل دلالت بر «حصر» دارد. «حصر» یعنی شارع همه اسباب را بسته، فقط يك سبب را باز گذاشته، آن هم «تِجَارَةٌ عَنْ تَرَاضٍ» است. «فسخ» هم «تِجَارَةٌ عَنْ تَرَاضٍ» نیست.

می‌فرمایند روی اینکه ما باطل را بگویم تعلیلی است، قرینه مقابله می‌گوید اکل اموال مردم چون باطل است، حرام است. «تِجَارَةٌ عَنْ تَرَاضٍ» چون حق است، صحیح است. پس وقتی علت شد، و العلة تعمم، اختصاص به تجارت ندارد و اساس استدلال شما از بین می‌رود. شما هم استدلال تان مبتنی بر این است که حصر را اثبات کنید. پس مطلب دوم این شد که اگر استثناء متصل شد، ما يك چنین قرینه‌ی مقابله‌ای داریم «و العلة تعمم و تخصص» .

يك نکته‌ای را عرض کنم؛ اینجا ما اگر باطل را باطل عرفی گرفتیم، حق با امام (ره) است؛ یعنی باطل می‌شود علت برای نهی قبل از استثناء، حق می‌شود علت برای صحت بعد از استثناء، و خود امام (ره) هم از کسانی است که باطل را باطل عرفی می‌دانند. اما اگر کسی باطل را باطل شرعی بداند، دیگر بحث علّیت در کار نیست و مشهور که گفتند استثناء اگر متصل باشد ما حصر را استفاده می‌کنیم، بخاطر بعضی از روایاتی که در ذیل آیه وارد شده است باطل را به قمار معنا کرده‌اند و باطل را باطل شرعی گرفته‌اند.

عرض ما در تکمیل فرمایش امام (ره) این است اگر باطل، باطل شرعی شد، از آیه، حصر استفاده می‌شود. مطلب سوم: دقت کنید که چقدر فنون اجتهادی بکار می‌برند که واقعاً روی اینها اگر دقت کنیم، آرام آرام چهار چوب اجتهاد را فرا می‌گیریم. فرموده‌اند اگر استثناء، استثناء منقطع هم باشد، ما از راه قرینه مناسبت حکم و موضوع، از آیه، تنويع (دو نوع بودن) بین حق و باطل را استفاده می‌کنیم، می‌گوییم آنچه که باطل است، حرام است، و آنچه که حق است، صحیح است. تجارة هم از جهت این که حق است صحیح است. بنابر این دیگر حصر از آیه استفاده نمی‌شود. تا اینجا استدلال به این آیه شریفه بر «مسأله لزوم» به

نتیجه استدلال به آیه شریفه بر لزوم معاطات و نظر استاد

چون ما از کسانی هستیم که استثناء را منقطع می‌دانیم، وقتی منقطع شد مسلماً دیگر حصری در کار نیست، بنابراین ما تمسک به «مستثنی‌منه» را پذیرفتیم، تمسک به «مستثنی» را هم با يك خصوصیتی پذیرفتیم. اما تمسک به «حصر» را نپذیرفتیم. در تمسک به «مستثنی» گفتیم شبهه مصداقیه دارد. در تمسک به «مستثنی‌منه» گفتیم اگر باطل، باطل عرفی باشد، تمسک به مستثنی را نپذیرفتیم. اما تمسک به «حصر» را نپذیرفتیم.

نقد استاد بر امام(ره)

آن وقت تعجب و اشکال بر امام(ره) این است که با اینکه تمسک به «مستثنی‌منه» را اگر باطل، باطل عرفی باشد پذیرفتند و تمسک به «مستثنی» را بنابر تقریب دوم(که مراد؛ **تنفيذ التجارة** نیست، بلکه مراد؛ **جواز اكل المال بتجارة عَنْ تَرْضَى** است) که فرمودند در مقابل سید(ره) ما اطلاقش را قبول می‌کنیم، پذیرفته‌اند، اما در آخر کلامشان می‌فرماید معلوم شد که این آیه، نه بر اساس «مستثنی‌منه» و نه بر اساس «مستثنی» و نه «ادات حصر»، دلالت بر مدعا(لزوم معاطات) ندارد.

پس بحث ما در این بود که آیا معاطات صحیح است و مفید ملکیت است یا نه؟ دلیل اول؛ «سیره عقلا و سیره متشرعه» بود. دلیل دوم؛ «**أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ**» بود. دلیل سوم؛ آیه شریفه «**لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ**» بود. بحث اینها تمام شد. در جلسه بعد به آیه «**أَوْفُوا بِالْعُقُودِ**» می‌پردازیم.

و صلی الله علی سیدنا محمد و آله اجمعین.